



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شعارهای پیشنهادی برای حضور در انتخابات

سرپرست پژوهش:
مرحوم علامه حسینی الهاشمی

حسینیه اندیشه

دی ۱۳۷۸

پژوهش
جامعه‌شناسی

انگیزش اسلامی، تحول تولیدی

تاریخ: ۷۸/۱۰/۲۸

تنظیم از: حجة الاسلام نصرتی

تحول در تولید با بهره‌گیری از انگیزش اسلامی، طی مراحل زیر امکان‌پذیر است:

۱- عدالت صنعتی، ضرایب اسلامی

«عدالت»، در اقتصاد - بویژه صنعت - که توصیه نهائی این سلسله برنامه‌ها است، بمعنای آن است که بهتر است معادلاتی را مبنای تلاش اقتصادی جامعه قرار دهیم که اولاً: محور اصلی آن صنعت باشد، خواه صنعت محض و تولیدات صنعتی و خواه در بخش کشاورزی یعنی صنعت کشاورزی، باشد. ثانیاً: هیچگونه تحمیلی در آن راه نداشته باشد. چنانکه در اقتصاد سرمایه‌داری، یک دسته از قوانین مثل انحصارات، سرقلی، امتیازات ویژه جهت تأمین اعتبار، تفکیک مدیریت از مالکیت در سطح شرکت، بانک، مدل برنامه و نشر اسکناس قدرت رشد سرمایه را به صورت صنعتی و طبق برنامه تحمیل کرده و اختیارات مردم را سلب می‌نمایند. بنابراین برای تنظیم اقتصادی باید «عدالت» را اصل قرار دهیم. ولی «عدالت صنعتی» چگونه حاصل می‌شود؟

در امر تولید، مدل به عوامل تولیدی و نسبت میان آنها توجه دارد. و نسبت اصلی، می‌تواند متغیر اصلی را بر سایر نسبتها حاکم نماید. چنانکه اگر انگیزش اسلامی متغیر اصلی باشد، نیروی انسانی و هزینه زشد نیروی انسانی ساخته شده از نظر روحی و فکری، حرف اول را می‌زند. و عوامل تولید با محوریت آن، شکل می‌گیرد. بنابراین کار به عنوان یک کالا (همانطور که نظام سرمایه‌داری بدان نگاه می‌کند) ملاحظه نمی‌شود بلکه بانضمام انگیزه و رشد آن مورد توجه قرار می‌گیرد. «ضرایب فنی»، بر این مبنای، مدل اقتصاد اسلامی و نظام کمیت‌گذاری و ملاحظه نسبتها میان مقدرات را تعریف می‌کند. همانطور که در مدل «تری‌کپس»، «پس‌انداز و سرمایه» متغیر اصلی است، در اینجا نیز «هزینه پرورش و راندمان پرورش نیروی کار» متغیر اصلی قرار می‌گیرد. و تلاش برای افزایش راندمان انسان است در ابعاد ۱- قدرت روحی و آزادگی (سرعت حساسیت) ۲- دقت محاسبه ۳- انضباط رفتار، که باید افق آن به سطح توسعه یافته تری ارتقاء پیدا نماید. در چنین صورتی است که انسان با قدرت و توانایی بیشتری وارد بازار می‌شود. در اینجا کرامت انسانی اصالت پیدا می‌کند.

قدم دوم، ملاحظه ابزار است، شاخص رشد ابزار چیست؟ می‌توان رشد ابزار را تا تغییر در مقیاس پی‌گیری کرد. یعنی اندازه‌ها در کارآمدی به سطح بالاتری ارتقاء یابند. و تغییر در مقیاس تولید به معنی آنست که منابع جدیدی به استخدام درآید و محاسبات جدیدی بکار گرفته شود و نهایتاً محصول تولیدی جدیدی را به ارمغان آورد.

نسبتی که برای کارآمدتر ساختن انسان هزینه می‌شود دائماً باید افزونتر از سایر نسبتها باشد چون انسان متغیر اصلی است.

ضرایب و مدلی که بکار می‌بریم نشان می‌دهند که چه عواملی در اقتصاد اصلی تر هستند، در مدل اجمالی اقتصاد اسلام، اصلی‌ترین متغیر، انسان است، سپس ابزار، بعنوان متغیر فرعی و در نهایت منابع نقش متغیر تبعی را دارند.

بنابراین برای رسیدن به عدالت صنعتی، باید ضرایب اسلامی و مدل برنامه اسلامی، در اختیار داشت و بکار گرفت و پی‌گیری این امر یعنی تولید مدل برنامه را می‌توان از نمایندگان مجلس، مرکز پژوهشهای مجلس، سازمان برنامه و بودجه، مرکز تحقیقات استراتژیک و فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی انتظار داشت.

۲- تعاون اسلامی، تکامل تولیدی

بجای شرکت در نظام اقتصادی سرمایه‌داری - که هسته سلولی آن را می‌ساخت و روابطی غیر عادلانه برقرار می‌نمود که زمینه تبعیض و استثمار را فراهم می‌آورد - مجموعه‌های «تعاون اسلامی» بعنوان تشکلهای اقتصادی قابل طرح است.

از خصوصیات تعاون اسلامی آن است که در عین استقلال و حفظ مالکیت صاحبان سهام، عوارض نامطلوب و زمینه ساز روابط ظالمانه از جمله انحصار و پیدایش مالکیت‌های شخصی کلان و شکننده و حاکمیت مالکیت‌های خصوصی بر اقتصاد، را ندارد.

سازمان تعاون اسلامی، خود از امور عام‌المنفعه‌ای می‌تواند باشد که به افراد تحت پوشش، سرمایه، ابزار و خدمات لجستیک ارائه کند و استقلال مالکیت آنها را نیز برسمیت بشناسد.

چنین زمینه‌ای موجب تکامل تولیدی می‌شود، یعنی تولیداتی بعمل می‌آید که در جریان تکامل اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد و هماهنگ و همداستان با تکامل اجتماعی است.

«تکامل تولیدی»، یعنی تکامل اجتماعی نسبت به روش ارتباطات و نرم‌افزار تولید که نهایتاً به تکامل در تولید یا تجلی برنامه در قالب محصول و کالا، منتهی می‌شود.

بنابراین مشارکتهای تولیدی مبتنی بر تعاون اسلامی منجر به تکامل تولیدی و پیدایش نرم‌افزار تولیدات متناسب با تکامل اجتماعی خواهدگردید.

۳- فرهنگ تولیدی، برنامه صنعتی

«فرهنگ تولیدی»، آن است که دائماً تولید را محور قرار می‌دهد و تحقق آن بدون وجود برنامه صنعتی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

«فرهنگ تولیدی»، ناظر به هماهنگ شدن فعالیت‌های تولیدی است در عین حالیکه تمرکز نامطلوب - نظیر آنچه که در اقتصاد سرمایه‌داری، پیدایش انحصارات، تراستها و کارتلها را بدنبال دارد - نداشته باشد. ناهنجار و فرسایشی نیست و هنجار حاکم بر آن انسجام و یکپارچگی با جریان تکامل است.

مقصود از «برنامه صنعتی»، برنامه‌ای است که اولاً طبق مدل و ضرایب فنی تنظیم شده باشد. ثانیاً صنعت را محور تولید قرار داده باشد. بر این اساس، با تقویت فرهنگ تولیدی و جهت‌دادن آن به سمت صنعت و با برنامه صنعتی می‌توان آینده خوب اقتصادی همراه با عزت، اقتدار و رفاه جامعه اسلامی ایران را امیدوار بود.

۴- کشاورزی صنعتی، حمایت دولتی

«کشاورزی صنعتی»، در مقابل کشاورزی سنتی مطرح می‌شود. کشاورزی سنتی مبتنی بر تخمینها، برآورد و محاسبات ساده و عرفی است که این شیوه جوابگوی نیازهای گسترده جامعه وسیع ایران نیست و «کشاورزی صنعتی» شیوه کارآمد و مؤثری در رفع نیازهای جامعه و تولید زمینه کار است.

«کشاورزی صنعتی»، کشاورزی با برنامه و مبتنی بر اصول فنی و ضرایب کمی و کیفی است که دارای ویژگیهای اصلی زیر است:

۱- پیش‌بینی؛ یعنی قدرت پیش‌بینی نیازهای داخلی و خارجی، وضعیت بازار و تولیدات رقیب و سایر عوامل مؤثر، برای تأمین حداکثر سودمندی.

۲- هدایت؛ یعنی قدرت برنامه‌ریزی و جهت‌دادن به مسیر تولیدات کشاورزی خاص در راستای حفظ سودمندی و بیشترین بهره‌برداری از امکانات.

۳- کنترل؛ یعنی در تمامی مراحل، توانایی کنترل کمی و کیفی برنامه، روش و محصول امکان‌پذیر باشد.

تحقق صنعتی شدن کشاورزی، با ویژگیهای فوق، مستلزم آنست که دولت با در اختیار داشتن امکانات وسیع، حمایت جدی نماید و نقش اصلی را در سامان بخشیدن به آن داشته باشد و ابزارهای لازم را جهت ایجاد ساختار صنعتی و زیربنای لازم و تهیه سایر عوامل مورد نیاز، فراهم نماید.

۵- اشتغال سازنده، اقتصاد تولیدی

«اشتغال»، از زمره مهمترین نیازهای زندگی اجتماعی است و گذشته از نقش اصلی آن در تأمین معاش خانواده، خود

بعنوان کار و خدمت اجتماعی، امری مقدس و ستودنی است.

در این میان، «اشتغال سازنده»، که با واسطه‌گری و دلالتی منافات دارد و هدف آن تفاخر و تجمل نیست، عملی است که موجب سازندگی کشور می‌شود. و نمود اقتصاد تولیدی است، نه اقتصاد مصرفی. هرچند اقتصاد مصرفی نیز می‌تواند مشاغلی تولید کند ولی برآیند نهایی آن سازنده نیست و بر اقتصاد اثر تخریبی بر جای خواهد نهاد.

۶- تلاش و وحدت، مانع مهاجرت

«مهاجرت نیروی کار روستاها» - بویژه نسل جوان که تازه به عرصه زندگی اجتماعی و اقتصادی پا می‌گذارند، پس از انقلاب - رشد چشمگیر و نگران‌کننده‌ای یافته‌است. علل عدیده‌ای در ایجاد این پدیده دخالت دارند از جمله:

۱- فقدان ظرفیت اشتغال در روستاها؛

۲- بالارفتن انتظارات جوانان و عدم قناعت به درآمد محدود روستایی؛

۳- ارتقاء سطح فرهنگ اجتماعی؛ که در نتیجه آن، جوان هویت خود را در زندگی شهری جستجو می‌کند و محدودیت زندگی روستایی و یکنواختی آن، روح پرتلاطم و حادثه‌جو و خلاق او را آرام نمی‌کند.

۴- امکانات محدود روستایی؛ اعم از بهداشتی، فرهنگی، تفریحی و مذهبی... همراه با تبلیغات مستقیم و غیرمستقیم دائمی رسانه‌ها مبتنی بر ترویج فرهنگ زندگی شهری، و در این میان که جوان آینده خود را می‌جوید بدنبال شغل مناسبی است تا علاوه بر تأمین اقتصادی او، زمینه‌ساز رشد فرهنگی و اجتماعی او باشد و از نظر آموزش و پرورش نسبت به اعضای خانواده، دچار مشکل و محرومیت نشود.

۵- گستاخی و جسارت انقلابی؛ به او آموخت که تو هم می‌توانی از یک زندگی مرفه برخوردار شوی، از مواهب و امکانات اجتماعی استفاده کنی و شهروند بحساب آیی.

۶- بی‌توجهی و بی‌برنامگی دولت نسبت به سامان بخشیدن به وضعیت روستاها و ایجاد جاذبه‌های لازم جهت جذب و نگهداری جمعیت روستایی.

چگونه می‌توان جلوی این مهاجرت را گرفت؟ و جوان را به زندگی در روستا امیدوار و مطمئن ساخت؟ آیا بدون داشتن برنامه‌ای ملی و جامع که تلاش و کوشش جوانان را محور قرار داده، با سازماندگی و ایجاد وحدت و تعاون در میان روستائیان، زمینه اقتصاد با رونقی را برای ایشان فراهم سازد، راه دیگری به نظر می‌رسد؟

همت نظام و دولت را طلب می‌کند تا با تنظیم طرحی فراگیر و معیار قرار دادن عدالت اجتماعی، بنحو مناسبتری امکانات عمومی را توزیع نموده و روستاها به محیطی سرشار از برکت، فرهنگ، نظم، بهداشت و گرمی و نشاط تبدیل شوند.

نتیجه آنکه، تولید باید متحول شود و فرهنگ تولیدی، تولید صنعتی، کشاورزی صنعتی جای فرهنگ واسطه‌گری، تولیدات مصرفی و کشاورزی سنتی و غیراقتصادی را پرکند. تحقق این امر به موتور تحریک انگیزه نیاز دارد.

بدون شک در فعالیتهای اقتصادی، تحریک انگیزه‌ها نقش بسزایی دارد. در اقتصاد سرمایه‌داری، انگیزه‌های مادی، موتور تحریک انگیزه‌های اقتصادی است. در حالی که ما می‌توانیم از انگیزه‌های دیگری در فعالیت اقتصادی کشور استفاده نماییم. نمودهایی از آن را می‌توان در تاریخ دور و نزدیک مشاهده کرد.

آلمان هیتلری، با انگیزه نژادی و قومی، توانست حرکت اقتصادی خیره‌کننده‌ای را در فاصله جنگ جهانی اول و دوم به نمایش بگذارد. در جامعه اسلامی خودمان، حماسه دفاع مقدس نشان‌داد که پتانسیل‌های دیگری غیر از انگیزه‌های مادی می‌تواند سرنوشت‌ساز و کارآفرین باشد.

همان ارزشهایی که دفاع ملت مسلمان را در مقابل هجوم دشمن، حماسه‌ای جاودان و توأم با عزت و افتخار ساخت، اگر پشت سر صنعت قرار گیرد می‌تواند در تولید، تحول مطلوبی ایجاد نماید.

آنگاه که جهت انگیزه از سرمایه‌داری به انگیزه الهی و انسانی تغییر یابد، تحول در تولید را نیز بدنبال خواهد آورد. یعنی دگرگونی اساسی در نحوه تنظیم قوانین تشویق، تحدید و توییح که موجب تغییر در ساختارها، نظامها و تنظیمات جدید خواهد شد.

بستر آزادی، میثاق اجتماعی

تاریخ: ۷۸/۱۰/۲۴

تنظیم از: حجة الاسلام نصرتی

راه حل پدیده ناهنجار اجتماعی «جناح‌گرایی» را می‌توان در ضمن شعار «بستر آزادی، میثاق اجتماعی» تبیین نمود که تحقق آن در سیکل زیر حاصل می‌شود:

۱- توسعه اقتدار، ستیز با استکبار

«توسعه»، از دو بعد قابل تعریف است. از بعد کمی، تنوع و تعدد یافتن یک امر در وضعیت دوم آن نسبت به وضع سابق و از بعد کیفی، افزایش انسجام و هماهنگی میان عناصر و اجزاء آن است. نتیجه توسعه آن است که موضوعات جدیدتری پیداشود.

«توسعه اقتدار»، یعنی موضوعات جدید مربوط به قدرت، تنوع یافته و در ارتباط و هماهنگی بیشتری قرار گیرند. به گونه‌ای که افق قدرت ارتقاء سطح پیدا نماید. یعنی در قدرت و اقتدار داخلی، چنان افزایش میدان قدرت و انسجام و هماهنگی قدرت پیدا شود که باعث «ضیانت سیاسی» جامعه در سطح جامعه جهانی گردد.

پیدایش مصونیت سیاسی جامعه، در موازنه قدرت جهانی، «آزادگی ملی» و استقلال را به دنبال دارد و زمینه‌های اسارت یک ملت به وسیله ملت‌های دیگر را از بین می‌برد.

«توسعه اقتدار»، تنها بوسیله درگیری با سلطه‌طلبی و برتری‌جویی‌ها در کلیه شئون حیات جهانی بدست می‌آید. مبارزه با ستمگری جهانی در این سطح، خود بستر تقویت آزادی جهانی خواهد شد.

همانطور که مبارزه با طبیعت منشأ پیدایش ابتکارات و اختراعات علمی و نهایتاً در افقی بالاتر موجب دست یافتن به منابع و امکانات طبیعی و استخدام آن در حل معضلات انسانی است و «معادلات علمی حاصل جنگ با طبیعت است»، «توازن قوا و اقتدار» نیز حاصل درگیری با برتری‌جویی‌ها و ستمگری‌های جهانی است.

نمود «توسعه اقتدار» همان حرکتی است که ملت قهرمان ایران به زعامت پیشوای آزادی دوران حضرت امام خمینی (قدس سره) با تکیه بر ایمان الهی و وحدت کلمه، در پیشگاه فرعونیت جهانی، قامت برافراشت و با فریاد و شورش علیه بیداد عالمگیر استکبار، غرور فرعونی استکبار را شکست و درس «نه گفتن» به عدالتخواهان آموخت.

تلاش و فقه‌ناپذیر شیاطین قدرت جهانی به سرکردگی آمریکا - پس از آزمون کلیه شیوه‌های تخریب دژ استوار و تسخیرناپذیر وحدت ملی - برای گشودن باب مذاکره و مراوده، نشان‌دهنده توازن قوا است.

جووانان غیرتمند و باهمت این سرزمین با تمسک بر عوامل قدرت‌آفرین فرهنگ و مکتب خود، می‌بایست اولاً، اقتدار حاصله را «حفظ» نموده ثانیاً، در صدد «ترمیم» ضایعاتی باشند که دشمن از بیرون و گاه دوستان غافل از درون خانه به اقتدار ملی وارد می‌سازند. و ثالثاً، با توسعه اقتدار و «بالندگی» بخشیدن به روند آن، سطح اقتدار را از توازن به اعتلای عدالت و کلمه‌الله در جهان افزایش دهند.

در نتیجه توسعه اقتدار در پرتو مبارزه دائمی با استکبار - با همه اشکال و گونه‌های ساده و پیچیده آن در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی - حاصل خواهد شد.

۲- تفاهم منطقی، تکامل عمومی

اگر «تفاهم» را هماهنگی فهم انسان با انسانی دیگر بدانیم، ابزار هماهنگ‌سازی آن، «منطق» است. زیرا - در اشکال دیگر - تفاهم می‌تواند بر اساس تعصب و اعلان موضع، یا بر مبنای ترس و وحشت و تحت تأثیر محیط هراس، انجام پذیرد. که در این صورت هرگز این فهماندن و فهمیدن، منشأ درک واقعی طرفین نخواهد شد. و نتیجه آن محبت و عاطفه نیست. در اینصورت هرچند بر اساس ریا و نفاق، نوعی همکاری انجام گیرد ولی هیچگاه همدلی صورت تحقق پیدا نخواهد کرد.

بنابراین کنش «تفاهم منطقی»، آن تفاهمی است که بر اساس منطق و ملاحظه نسبت میان نیازهای طرفین و مطلوبیتهای آن دو شکل می‌گیرد. در اینصورت درک آندو و نتایج حاصله توسط ایشان و ایجاد نسبت و تناسب در مقدمات و نتایج باعث می‌شود که هماهنگی دلنشینی پیدا شود و موجب همدلی گردد.

این هم‌فکری یا «تفاهم منطقی»، که بستر همدلی است. برای عموم «بستر تکاملی» ایجاد می‌کند زیرا در مقیاس اجتماع انسانی، ابعاد گوناگون نیازمندی و پاسخ‌ها، سبب پیوند نیازها و کیفیت ارضاء آنها شده، هماهنگی ابعاد گوناگون بستر کمال عمومی فراهم خواهد شد. بنابراین «تفاهم منطقی» نتیجه شیرین «تکامل عمومی» را به همراه خواهد داشت.

۳- توازن عمومی، بیستر اولویت

اختیارات عمومی باید به گونه‌ای باشد که مسأله استیلا و تسلط اراده عده‌ای بر دیگران پیدا نشود. و همگان از هم‌زنی و همسنگی اختیار برخوردار باشند. هیچ‌کس از دیگری نهراسد و بگونه‌ای نباشد که روابط اجتماعی بر اساس بیم و محیط رعب و هراس، نظام اولویتهای سیاسی را بسترسازی نماید و باید «تفاهم منطقی» زیربنای روابط اجتماعی قرار گیرد.

طبیعی است که برای ایجاد نظام سیاسی، نظام اولویت اجتناب‌ناپذیر است. حال اگر این اولویت به نفع عمومی باشد نه به نفع قشر یا اقشار خاص، یعنی در بهره‌برداری سیاسی، برخورداری عمومی رعایت شود، نتیجه آن «عدالت سیاسی» یا «توازن عمومی» خواهد بود.

چنانچه اگر کفه این موازنه به سود یک قشر یا یک طبقه سنگین‌تر شود برای سایرین محیط رعب و وحشت ایجاد می‌گردد. هرچند بصورت آشکار و رسمی تعریف نشود، لکن به صورت پنهان «احساس عمومی» بر وجود آن گواهی خواهد داد. در اینصورت اعتماد عمومی به خطر می‌افتد و «بستر اولویت» به نفع اقشار خاصی در توزیع قدرت سیاسی شکل می‌گیرد. نتیجه آن است که تصمیم‌گیری بر اساس عدالت انجام نمی‌گیرد.

بنابراین اگر می‌خواهیم «توازن به نفع عموم» باشد باید «اولویت سیاسی» مطلوب حاکم باشد.

۴- عدالت سیاسی، تصمیم اجتماعی

هرگاه در جامعه‌ای «عدالت سیاسی» دچار تزلزل شود، نمی‌توان تصمیماتی را که اتخاذ می‌شود اجتماعی نامید، چون تصمیمات توسط قشر و طبقه‌ای مغین اتخاذ می‌شود. و لکن آنگاه که عدالت سیاسی، بمعنای بهره‌وری از قدرت به صورت عادلانه و به نفع عموم، حاکم باشد، می‌توان مدعی شد که تصمیم، عمومی و به نفع جامعه است. یعنی زمانی می‌توان سخن از تصمیم اجتماعی به میان آورد که مجرای پیدایش تصمیم، عدالت سیاسی باشد و عموم جامعه در بهره‌وری از قدرت سهیم باشند. در اینصورت جامعه در همه مراتب تصمیم اعم از تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرای تصمیم حضور دارد و اعمال اختیار به نام جامعه انجام می‌گیرد.

در غیر اینصورت، یعنی اگر توزیع قدرت به نفع قشری خاص صورت گیرد، اساس تصمیم بجای عدالت سیاسی، تجاوز سیاسی خواهد بود و در شکل حل اختیار دیگران به نفع فرد، قشر یا جناح خاصی متبلور خواهد شد.

۵- همکاری عمومی، دولت خدمتگزار

در شرایطی عدالت سیاسی تحقق پیدا می‌کند که همکاری عمومی در جامعه و ازه‌ای قابل ملاحظه و تطبیق باشد. یعنی

بتوان نمود همکاری عمومی را در همه سطوح تصمیم یعنی در تصمیم سازی، تصمیم گیری و اجرای تصمیم مشاهده نمود. در حقیقت مبادی همکاری - چه انجام تصمیم به صورت اجتماعی و همدستی اجتماعی در اجرا که ناشی از عدالت سیاسی است - بنیان پیدایش دولتی خدمتگزار به مردم و نه حاکم و مسلط بر آنان، را می سازد.

یعنی در اینصورت عموم مردم خود را اتباع دولت نمی دانند بلکه از یک سو خدمت پذیر و از سوی دیگر همکار و یاور دولت خویشند. دولت نیز خود را خدمتگزار مردم قلمداد می کند. با این ترتیب مسأله حاکم و منحکوم و تابع و متبوع در امر حکومت از میان خواهد رفت.

این روند، یعنی خدمت خواهی و خدمت پذیری مردم از دولت و خدمتگزاری دولت برای مردم، جریان گردش قدرت را به نحوی ترسیم می کند که ملت، هم مولد قدرت و هم برخوردار از مزایای قدرت خواهد بود.

عـبـهـیـنـه آگـاهـی، بـرنامه آزادی

تنها در صورتی مشارکت همگانی در مراتب تصمیم صورت می پذیرد که جامعه از راه اطلاعات و آگاهی و بهره‌وری از سطوح مختلف آن ارگانیزه شده و ساختارها و نظامهای مختلف اطلاعات بتواند سازوکارهای همکاری عملی و درک نیازمندها در کلیه سطوح و چگونگی ارضاء آن را شناخته و تنظیم نماید.

ارتقاء سطح آگاهی این امکان را در اختیار می گذارد که عموم مردم در سطوح مختلف تصمیم حضور فعال و مؤثر پیدا کنند، چه در سطحی که شرایط تصمیم سازی را ایجاد می کند و چه در موقعیت تصمیم گیری و اجرا، بالاتر از این در ابزار و مدلی که به بستر تصمیم سازی و تصمیم گیری و اجرا می پردازد و رابطه آن را با عدالت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برقرار می سازد. و نهایتاً در بالاترین افق در سطحی که رابطه عدالت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با تکامل اجتماعی قابلیت تعریف پیدا می کند.

بنابراین، با افزایش میزان آگاهی در کلیه سطوح، مفهوم آزادی، موضعی و موردی تعریف نمی شود، بلکه امکان توسعه آزادی و توسعه قدرت انتخاب و گزینش، برای جامعه فراهم می شود.

نهایتاً بهینه و ارتقاء آگاهی، نه تنها آزادی طبیعی و مدنی را محدود نمی کند بلکه بستر ارتقاء، افقهای جدیدی از قدرت انتخاب را نیز فراهم نموده، حضور اختیار و مشارکت عمومی را در کلیه سطوح و افقها تأمین می نماید.

نتیجه این که، آزادی و آزادگی اجتماعی توسط یک قرارداد و میثاق اجتماعی تأمین می شود. برای بهینه کردن امور پایبندی به یک محور و معیار، ضرورتی انکارناپذیر است و با پذیرش یک معاهده اجتماعی می توان این محور را در سطح جامعه ایجاد نمود. بدون معاهده اجتماعی و التزام به تعهد همگانی ارتقاء آزادگی امکان پذیر نیست.

ملتی که قانون پذیر نباشد، نمی تواند دم از قانونمندی بزند و هیچگاه موفق نخواهد شد که امور خویش را بر سامان قانون، سازماندهی کند. آن ملتی که قانون پذیر است، توسط قانون امکان بهینه امور و حتی بهینه خود قانون را نیز پیدا می کند.

قانون پذیری و التزام به قرارداد و تعهد، بنیانی است که هر جامعه برای حفظ هویت همکاری جمعی، باید بدان پای بند باشد.

تعهد پذیری و احساس هویت در معاهده، اساس تعریف مشارکت است و بر مبنای تعهد پذیری اجتماعی می توان ضرورت تفاهم منطقی و بهینه آن را در کلیه سطوح انتظار داشت. لکن در صورتی که شخص تعهد پذیر نباشد، «موضوع همکاری» و تفاهم و مشارکت، اساساً مورد پذیرش طرفین نخواهد بود.

ضرورت همکاری و اصل را بر معاهده اجتماعی نهادن، امری است که زمینه ساز فعالیت اجتماعی است و تنها در صورت تحقق فعالیت اجتماعی است که سایر مفاهیمی که موضوعاً مشروط به وجود جامعه است، قابلیت طرح پیدا می کند.

بنابراین آزادی مدنی در نهاد خود، مشروط به پذیرش معاهده یا میثاق اجتماعی است و میثاق اجتماعی در قانون اساسی مورد قبول همگان متبلور است.

بستر آزادی، جولانگاه جناحی

تاریخ: ۲۳/۱۰/۷۸

تنظیم از: حجة الاسلام نصر قلی

«آزادی» و «آزادگی»، از اصلی‌ترین پارامترهای هویت سیاسی یک جامعه و اعضای آن است. آنگاه که انسان، به عنوان عضوی از جامعه، احساس کند که در تنگناها و فشارهای نامعقول درونی و بیرونی قرار دارد و عوامل گوناگونی دست بدست هم داده تا او را، و عزیزترین گوهر شخصیتی‌اش - یعنی آزادی و اختیارش - را محدود نمایند، همزمان احساس نوعی بی‌هویتی و خلاء عزت بر او مستولی می‌شود.

جامعه سیاسی اسلامی را به یقین می‌توان مجموعه‌ای از احراز و آزادگان نامید. زیرا آموزه‌های دینی و تعلیمات برگرفته از رفتار فردی و اجتماعی اسوه‌های دینی، سرتاسر حکایت از آن دارند که تمام تلاش برای به کمال رساندن شخصیت انسان و کرامت نفس انسان مؤمن بعمل آمده و برنامه‌ریزی جامعی برای تأمین عزت و آزادگی او طراحی شده است.

ملت ایران پس از قرن‌ها تحقیر، توسط خوانین، رؤسای قبایل، حکام و سلاطین مستبد داخلی و در قرون اخیر نیز تحت ضربات چکمه استعمار و استکبار - که برگرده او فرود می‌آمد - انقلابی را با نام خدا، آغاز کرد تا هویت اسلامی خود را بازیابی کند، خود را از اسارت و فرمانبری بیگانگان برهاند، تازیانه بیداد شاهان را دفع کند و به ایمان و امنیت برسد.

انقلاب اسلامی ملت ایران نویدبخش آزادی و تجلی هویت و عزت او بود. بیست سال، با سربلندی و افتخار، همه مصائب و شداید را بجان خرید تا شکوه و عظمت و استقلال بازیافته خویش را پاس دارد. ولیکن با کاوشی در سوادای وجود اجتماعی این ملت، بریژه قشر جوان جامعه، بحرانی پنهان و عمیق به چشم می‌خورد که در لحظات ویژه‌ای خود را به نمایش می‌گذارد. و آن، بحران هویتی است که دغدغه آن روح جوان را می‌آزارد، ذهن خلاق او را در اوج پویایی به بن‌بست می‌کشد و رفتار او را دچار ناهماهنگی و تشتت می‌سازد.

جزوه حاضر تلاشی است برای ردیابی اصلی‌ترین علل و عوامل پیدایش این بحران در نسل جوان. باشد تا با تعمق در ریشه‌های بحران و راههای خروج از آن، و بازگشت شخصیت و هویت انسانی - اسلامی جوان ایرانی، شاهد شادابی و نشاط جوان مؤمن ایرانی در صحنه‌های سازندگی، معنوی، فکری، اجتماعی و اقتصادی جامعه باشیم.

عمده‌ترین معضل اجتماعی که منجر به بحران هویت جوانان شده است «جناح‌بازی سیاسی» است که به کالبدشکافی این پیکره بیمار می‌پردازیم:

۱- تنسک، تعصب، گزینش جناحی

جناح‌بندی سیاسی، در تاریخ بعد از انقلاب اسلامی، خود را جای احزاب سیاسی در جوامع لیبرال دموکراسی، تعریف نمود. ولی با این تفاوت که نه قانونمندی حاکم بر احزاب سیاسی موجود در علم سیاست را پذیرفته است و نه ضوابط خاص موضوعه‌ای را، متناسب با روحیه انقلابی و ارزشهای اسلامی و هویت ویژه جامعه ایرانی، به رسمیت می‌شناسد.

بنابراین «زندان جناح‌گرایی»، دیوار آهنینی می‌سازد که از یک سو هواداران و سمپاتها - بدون هیچ ضابطه‌ای و صرفاً بدلیل

علاقتمندی جناحی - خود را تابع و سرسپرده احکام صادره از سوی رهبران جناح می‌دانند و متعصبانه در پی حفظ جناح و دفاع از تصمیمات مافوق هستند. فقط به این دلیل که از ناحیه رهبران جناح صادر شده است. حتی اگر فرمان صادره از هیچ پشتوانه منطقی، عقلی و جایگاه حقوقی و قانونی برخوردار نباشد. از سوی دیگر، رده‌های فوقانی جناح برای جذب نیروهای همکار در صورت دست یافتن به قدرت چه می‌کنند؟ آیا برای گزینش نیرو جهت تصدی مناصب، صلاحیت علمی را ملاک قرار می‌دهند؟ یا کارآمدی و تجربه عملی ملاک گزینش است؟ و یا هر دو معیار را در انتخاب فرد شایسته برای تصدی امور جامعه و مردم بکار می‌گیرند؟

دریغاً که تنها وابستگی جناحی و شدت علاقتمندی ساده که به هیچ وجه مفهوم کیفی ندارد و ناشی از مریدبازی و اعتماد ساده لوحانه است معیار گزینش و انتخاب قرار می‌گیرد.

۲- گزینش جناحی، تباهی گزینش

فلسفه گزینش، آنست که «عمل سازمانی نیازمند کلاسه‌بندی و مرتبه‌بندی مشاغل و مناصب است». چه در سطح کلان که موضوع آن برقراری نسبت میان امور است مانند وزارتخانه، و چه در سطح خرد مانند کارخانه یا آن دسته از سازمانها که مسؤلیت یک موضوع را بر عهده دارند و دارای کمیته‌های وسیع و پردامنه‌ای هستند چون شرکت نفت.

گزینش، نیاز به معیار دارد. یعنی شاخصهایی که توسط آنها می‌توان میان توانمندیهای روانی، اطلاعات ذهنی و کارایی عینی فرد مورد نظر و سطح آن کار، تناسب لازم را تعریف نمود. متعاقب آن برای تصدی هر منصب، شخصی گزینش می‌شود که توانایی‌های او با منصب و مسؤلیت واگذار شده متناسب باشد. در این صورت وقتی به وی مسؤلیتی سپرده شد می‌توان انتظار داشت که در اعمال آنها، برای ارگانیزه کردن سازمان، بموقع تصمیم‌گیری شایسته و مناسب را داشته باشد.

حال - همانطور که در گزینشهای جناحی اتفاق می‌افتد - اگر متناسب با مسؤلیتی که سپرده می‌شود، توانمندیهای علمی و عملی در نظر گرفته نشود، صرف وابستگی به گروه مجوزی می‌شود که فردی ضعیف، با سوابق علمی پایین بر افرادی که از تخصص علمی و سوابق تجربی کافی برخوردارند، ترجیح داده شود.

آیا چنین روند گزینشی حقیقتاً موجب نمی‌شود که دیگر گزینش و انتخاب معنای خود را از دست داده و دلیل به «چینش نیرو» بصورت کاملاً غیر قاعده‌مند و جناحی شود؟

۳- منافع عمومی، بازیچه جناحی

با چنین گزینش، فردی در مناصب و مصادر امور قرار می‌گیرد که امدار مافوق جناحی خویش است و از حدود و وظایف قانونی خود و مافوقش نسبت به خود، بی‌اطلاع است و در صورت آگاهی از حیطه وظایف، جرأت تخلف از مافوق تشکیلاتی را ندارد.

در چنین شرایطی وقتی رهبران جناحی و شخصیت‌های ارشد گروه، توصیه‌ها و خواسته‌هایی مبنی بر تغییر جهت قانون به نفع جناح و افراد وابسته به آن، از این مهره داشته باشند. کمتر عنصر دست‌نشانده جناحی است که در مقابل این مطالبات مقاومت نماید و لذا با تسلیم محض این خواسته‌ها را پذیرفته و برای تحقق آنها هیچ ضابطه و قانونی را رعایت نمی‌کند.

بنابراین با تجاوز به حقوق عمومی و تخلف از قوانین مورد قبول جامعه، منافع عمومی به سود منافع جناحی فدا می‌شود و در عبارتی صریحتر، منافع عمومی بازیچه اغراض جناحی قرار می‌گیرد.

۴- تبعیضات ناروا: عامل ناهنجاری

از آنجا که در رفتار جناحی، اولاً: با توجه به گزینش خاصی که انجام می‌گیرد، نیروی انسانی متناسب برای اداره امور تخصیص داده نمی‌شود. ثانیاً: بررسی امکانات عمومی با ارزیابی و سنجش نسبت میان امور و موضوعات، انجام نشده و به صورت غیر قاعده‌مند و سلیقه‌ای و بر طبق منافع جناحی توزیع می‌شود. در نتیجه: تبعیضات، چهره خود را نشان می‌دهد. حال، چه به صورت برخورداری قشری نسبت به اقشار دیگر، یا افراد جناح خاص نسبت به سایر مردم، و چه بخش و امر خاصی نسبت به سایر امور باشد. و این خود عامل عمده‌ای در ایجاد ناهنجاری در نظام اجتماعی است که گاه منجر به پیدایش «ملوک الطوائفی موضوعی» شده و یک بخش، بدون اعتنا به قوانین، خود رأساً اقدام به وضع مقررات ویژه نموده و نوعی اعمال حاکمیت غیرقانونی و نامتناسب و ناهنجار با نظام اجتماعی برقرار می‌سازد.

اگر در یک پروژه تحقیقاتی، تک‌تک امور و کارنامه تخصیصها مورد بررسی قرار گیرد و از روند گزینشها و توزیع امکانات، ارزیابی دقیقی بعمل آید. ابعاد هنجارشکنی تبعیضات آشکارتر خواهد شد.

۵- تملق، تصاحب، رویه جناحی

وقتی جناح‌بندی سیاسی، وسیله سازماندهی نیروهای سیاسی و تأمین برنامه و کلاسه‌بندی مطالبات مردم قرار گرفت - با توجه به نحوه خاص گزینش، برخورد با قانون، منافع عمومی و حاکمیت سیاسی که در جناح‌بندی معمول است - بصورت طبیعی تملق و چاپلوسی برای دست‌اندازی به مناصب و جای‌گرفتن در پستهای حکومتی و برخورداری از امکانات اجتماعی و اقتصادی، تبدیل به فرهنگ و رویه معمول می‌شود. یعنی وقتی عناصر مشاهده کردند که قانون، ملاک گزینش و توزیع مناصب و امکانات و مقدمات نیست، و تبعیضات اساس و پایه رفتار جناحی است، بصورت شرطی عادت می‌کنند که باید برای رسیدن به خواسته‌ها و مطلوبها به تملق روی آورد.

۶- دیگرستیزی، ذلت‌پذیری، دشمن‌آزادگی

تفکر و عملکرد جناحی، فرهنگی ایجاد می‌کند که عضو آن، در مقابل خط‌مشی‌ها و تصمیم‌گیری‌های رده‌های فرادستی، تسلیم محض بوده و به نوعی ذلت و سلب اراده از خود، تن داده‌است. هرچه که مربوط به جناح خودی است، درست پذیرفته و مقبول است و آنچنان شیفته و منحل در گروه خود می‌شود که توصیه مقامات عالی‌تر جناح را - هرچند برخلاف صریح قانون باشد - بر خود مطاع می‌داند و بهر نحو ممکن در جهت تحقق بخشیدن به آن جهد و کوشش می‌کند. و حتی حاضر است پی آمدهای ناگوار تخلف از قانون را نیز پذیرا باشد.

ولی در مقابل با آنکس که از غیر جناح اوست، گویا دشمنی و خصومت دیرینه دارد و اگر در سازمانی وظیفه قانونی‌اش پاسخگویی به مراجعات افرادی از جناح مقابل است، سعی می‌کند به انحاء مختلف اشکال‌تراشی کرده و جلوی پیشرفت کار آنان را سد نماید.

آیا چنین روحیه‌ای با حریت و آزادگی و کرامت انسانی در تعارض و تضاد نیست؟ و آیا زندگی سیاسی جناحی، زندانی نیست که اعضای آن در چهار دیواری تنگ و تاریک فرهنگ مبتذل و غیرعادلانه آن از یک طرف ذلیل و رام مانفقتند و از سوی دیگر با ستیز و ستمگری علیه عناصر غیر جناح خویش نشان می‌دهند که به شدت از ارزشهای انسانی فاصله گرفته و از آزادگی، بیگانه شده‌اند.

تورم ویرانگر، ز فرهنگ ستمگر

تاریخ: ۲۸/۱۰/۷۸

تنظیم از: حجة الاسلام نصرانی

یکی از اصلی ترین معضلات اقتصادی جامعه، «گرانی و تورم» است که به صورت ویرانگر، سبب پیدایش بحران و ناهنجاری آزاردهنده ای شده است و منشأ پیدایش این معضل و آثار آن به قرار زیر است:

۱- فرصت ظالمانه، ثروت بادآورده

«اقتصاد سرمایه داری»، در بطن خود ذاتاً موجب انباشت ثروت در دست عده ای محدود خواهد شد. علت را می توان در ساختار و نظام حقوقی آن جستجو کرد که قدرت مالی در اختیار انباشت سرمایه و بر علیه نیروی کار، قرار می گیرد.

واحدهای نظام سرمایه داری از سلول، یعنی شرکت آغاز می شود که اولین گام در تأسیس اقتصاد بر پایه سرمایه داری است. این شرکت ماهیتاً با مفهوم شرکت در اصطلاح حقوقی اسلامی متفاوت است؛ زیرا:

اولاً- شرکت سرمایه داری، عقد لازم است و اعضاء نمی توانند شرکت را به انحلال بکشانند. تنها می توانند سهام خود را بفروش برسانند. در حالی که شرکت اسلامی عقد جایز است و هر عضوی می تواند هر زمان که بخواهد، جلوی تصمیمات شرکت را بگیرد.

ثانیاً- در اسلام، اعضای شرکت بنحو مشاع مالکیت دارند ولی در شرکت سرمایه داری مالکیت بر اعتبار شرکت و تنها از طریق سهام صورت می گیرد.

ثالثاً- در شرکت اسلامی، حق مالکیت و حق تصمیم گیری با هم تلازم دارند، در حالیکه در نظام سرمایه داری، این دو از هم تفکیک شده اند و اعضاء با انتخاب هیأت مدیره حق تصمیم گیری را از خود سلب می کنند.

رابعاً- در اسلام بین شرکاء هر اندازه که سهم داشته باشند، تبعیض وجود ندارد و حق یکسانی نسبت به سرنوشت شرکت دارند؛ حال آنکه حق رأی در شرکت سرمایه داری بر اساس میزان سهام کاهش یا افزایش می یابد و اصالت با سرمایه است نه افراد.

بنابراین نوعی امنیت حقوقی و استواری سازمانی برای شرکت در نظام سرمایه داری پیدا می شود و هسته اولیه این نظام پی ریزی می شود.

دومین واحد نظام سرمایه داری، بانک است که از طریق اعتبارات بین شرکتهای پیوند و ارتباط ارگانیک ایجاد نموده و آنها را در یک کالبد جای می دهد و با اصطلاح یک ارگان سرمایه داری را ایجاد می کند.

و بالاخره، سومین و اصلی ترین واحد اقتصاد سرمایه داری، «بانک مرکزی» است که در رأس این نظام ارگانیک قرار می گیرد. بانک مرکزی وظیفه تصمیم گیری در مورد وزن اسکناس و سیاستگذاری نسبت به پرداخت اعتبارات را در اختیار دارد و نظام اولویت گذاری را معین می کند.

ارگان ساخته شده که ماده حیاتی آن سرمایه است و چرخش آن را تسهیل کرده و در کنترل بانک مرکزی قرار می دهد با پشتوانه قوانین و در اختیار گرفتن قوای حکومتی، اصل سرمایه و سود آن را تضمین نموده و با پیش بینی حلقه انحصار، سلطه خود را بر زندگی مردم تکمیل می کند.

مرکزیت سازماندهی این سیستم اقتصادی در سازمان برنامه و بودجه کشوری قرار دارد. کارشناسان اقتصاد بر اساس مدل

انتخابی به ساماندهی اقتصاد می‌پردازند. توسعه اقتصادی کشور بر اساس مدل «تری‌کپس» سازمان برنامه تنظیم شده است. این مدل سه ورودی دارد که عبارتند از: «پس‌انداز و سرمایه»، «صادرات و واردات (موازنه ارزی)» و «بودجه و راندمان». در این مجموعه ورودی «پس‌انداز و سرمایه‌گذاری» که مخ نظام سرمایه‌داری است بر ورودی‌های دیگر حکومت دارد. عدم تعادل در این سه ورودی می‌تواند موجب ناهنجاری و عدم تعادل اقتصادی جامعه را به دنبال داشته باشد.

نظام سرمایه‌داری فرصت‌های بی‌بدیل را برای افراد و یا اقشاری ایجاد می‌کند و رانت‌هایی در اختیار آنها می‌گذارد که سبب پیدایش ثروت‌های نجومی و بادآورده می‌شود.

بنابراین فرصت‌های ظالمانه که نتیجه مدل توسعه سرمایه‌داری است، اقتضا دارد که فاصله و شکاف عمیق میان اقشار پدید آید و در مدت کوتاهی انباشت عظیمی از سرمایه را نزد فرد یا افراد معدودی، ایجاد نماید.

۲- تورم و بیکاری، اثبات ناهنجاری

برای اثبات ناهنجاری اقتصادی در جامعه خودمان، کافی است به دو مورد از نتایج و دستاوردهای نظام اقتصادی سرمایه‌داری و رابطه آنها با هم، اشاره کنیم که عبارتند از تورم و بیکاری.

«تورم» به معنای آن است که حجم پول در گردش نسبت به کالای موجود در جامعه، افزایش یافته و قدرت خرید مردم زیاد شده است. در این صورت گرانی نتیجه رقابت شدید مصرف‌کنندگان برای بدست آوردن کالای مورد نظرشان است.

در اقتصاد سرمایه‌داری از خلال هر دوره تورم می‌توان فرصت‌های جدیدی برای سرمایه‌گذاری و ایجاد اشتغال فراهم ساخت. ولیکن در جامعه ایران تورم و بیکاری همزمان به رشد خود ادامه می‌دهند و همینکه ایجاد اشتغال در مواقع تورم وجود ندارد، نشانه ناهنجاری در سیستم اقتصادی است.

۳- تورم هفتگی، ابطال نقدینگی

«تورم» از مقوله‌های بسیار ملموس و محسوس زندگی روزانه مردم است. اگر نگوئیم، گاه به صورت روزانه رشد می‌کند، میتوان مقطع زمانی رشد آن را هفتگی دانست.

کارشناسان، گرانی و تورم را ناشی از حجم زیاد نقدینگی می‌دانند که در اختیار مردم قرار دارد. در حالی که اگر چنین چیزی درست باشد باید تمایل به خرید کالا و سرمایه‌گذاری در بخش تولید افزایش یابد و رغبت و تمایل به سپرده‌گذاری و پس‌انداز وجود نداشته باشد. حال آنکه چنین نیست و از نظر روانی، جامعه از سرمایه‌گذاری در بانکها استقبال می‌کند. معنای این عمل، جز امنیت داشتن پول و سودمندتر بودن سپرده‌گذاری نسبت به امر تولید نیست.

بنابراین در مدل سرمایه‌داری علت گرانی، در نقدینگی خلاصه می‌شود در حالی که نقدینگی - در حدی که علت انحصاری ایجاد تورم باشد - وجود ندارد بلکه باید علت را در جای دیگری جستجو کرد.

در جامعه ایران، پس از انقلاب، جسارت انقلابی در بخش مصرف ایجاد شده است. تعریف نیاز ضروری عوض شده و هرکس بخود حق می‌دهد که مصرف‌کننده همه چیز بوده و هیچ کالایی در انحصار طبقه خاصی نباشد.

بنابراین روحیه مصرف‌گرایی ناشی از نقدینگی نیست که حاصل گستاخی انقلابی است و همین امر سبب پیدایش گرانی و تورم با رشد سریع و هفتگی شده است. از این رو، نظریه نقدینگی قادر به تحلیل تورم نیست. و در مجموع سیستم اقتصادی سرمایه‌داری نمی‌تواند در ایران و هر کشوری که بر اساس دین و روحیه انقلابی اداره می‌شود، مدل موفق باشد.

۴- شکستن ضابطه، گسترش رابطه

از آنجا که هیچ مدلی نمی‌تواند بر دو محور حرکت کند و مدل اقتصادی جامعه ما، از یک طرف مبتنی بر الگوی سرمایه‌داری بنا شده است و از طرف دیگر قوانین و احکام دینی و روحیات انقلابی بعنوان قطب قدرتمندی در تصمیم‌سازی پابهای آن حرکت می‌کند، بنابراین مدل سرمایه‌داری در عمل نمی‌تواند بحرانهای اقتصادی را کنترل کند. از این رو برای حل

تعارضات، به شکستن برخی ضابطه‌ها اقدام می‌کند که خود تبدیل به فرهنگی برای جبران ناهنجاری‌ها می‌شود. در آن صورت هرج و مرج در اجرای قانون پیش می‌آید. به تدریج به ملوک‌الطوایفی شدن تصمیمات اقتصادی می‌انجامد که حداقل نتیجه آن پیدایش «فرهنگ رابطه‌بازی» برای برخورداری از تسهیلات بیشتر و فرار از قانون و تقرب به کانونهای درآمدزا است.

۵- شکستن اعتماد، تخصیص ظالمانه

فراگیر شدن نقض قوانین و تناقض در مبادی تصمیم‌سازی اقتصادی (از یک طرف نظام سرمایه‌داری با ابزار سرمایه و از سوی دیگر مردم با روحیه مصرف ناشی از گستاخی انقلابی و پرداخت بخشی از هزینه‌های وزارتخانه‌ها) موجب می‌شود که اعتماد عمومی به نظام تصمیم‌سازی سیستم اقتصادی و توانائی کنترل بحران عمومی تورم و بیکاری، از بین برود و سازوکارهای ویژه‌ای برای تبعیضات و تخصیصهای ظالمانه فراهم شود. چراکه در این گیرودار هرکس به دنبال مجرائی می‌گردد که قدرت او را در بهره‌وری بیشتر از امکانات افزایش دهد.

تخصیصهای خارج از قاعده و قانون، بین وزارتخانه‌های مختلف یا در میان استانها و یا مناطق شهرستانها و حتی بخشهای یک شهرستان و روستاهای تابعه می‌تواند اتفاق افتد. گذشته از آن مؤسسات خصوصی و اشخاص حقیقی از این طریق نهایت سوءاستفاده را در جهت تأمین منافع شخصی خود خواهند برد.

۶- قانون شکنی، رشوه فراگیر

علاوه بر اینکه قوانین اقتصاد سرمایه‌داری غلط است و بستر سالم و هنجاری برای تأمین معاش سالم و فعالیت اقتصادی ایجاد نمی‌کند و در بطن خود روابط ظالمانه‌ای را تعبیه کرده است، زمانی که در یک جامعه با قطب مذهب و روحیه انقلابی برخورد نماید دچار بن‌بستهایی می‌شود که:

اولاً: جریان تصمیم‌سازی کشور را دچار اختلال کرده، برای همراه کردن آن با خود و هموار ساختن زمینه‌های گسترش اقتصاد سرمایه‌داری، نظام تصمیم‌سازی را به چالش می‌کشد.

ثانیاً: در اجرا نیز قانون شکنی را از دستگاه تقنینی و اجرائی مطالبه می‌کند که به برخی از این موارد قانون شکنی در راستای تقویت و تثبیت نظام سرمایه‌داری اشاره می‌شود:

۱- قانون اساسی در اصل ۸۱، بطور مطلق، اعطای امتیاز شرکتها و مؤسسات تجاری، صنعتی، کشاورزی و معدنی را به خارجیان ممنوع اعلام کرده است. در صورتی که نفوذ شرکتها و مؤسسات خارجی را در سطح کلان اقتصادی کشور به انحاء و عناوین مختلف مشاهده می‌کنیم و از آنجا که یک امر مهم اقتصادی است، طبق اصل ۵۹ قانون اساسی در صورت ضرورت، تنها از طریق رفراندوم و مراجعه به آراء عمومی امکان‌پذیر است.

۲- در اصل ۸۵ قانون اساسی تصریح شده است که مجلس نمی‌تواند اختیار قانونگذاری را واگذار نماید (مگر به کمیسیونهای داخلی و آنها هم بصورت موقت و آزمایشی) در حالی که سپردن حق وضع مالیات و عوارض به دولت و وزارتخانه‌ها که خود، نحوه‌ای از دخالت دولت در قانونگذاری است، با تفکیک قوا منافات دارد.

۳- مطابق اصل ۵۵ قانون اساسی، دیوان محاسبات باید بر کلیه دریافتها و پرداختهای وزارتخانه‌ها، مؤسسات و شرکتهای دولتی و دستگاههای وابسته به دولت اشراف و نظارت کامل داشته باشد. حال آنکه خودگردانی وزارتخانه‌ها برخلاف قانون اساسی و بمعنای آن است که بخشی از کسری بودجه وزارتخانه‌ها از طریق فروش خدمات به مردم و از غیر مجرای قانونی تأمین شود. که این امور نتیجتاً به معنای قانونی شدن رشوه در مقیاس کلان اقتصادی است.

نتیجه این سیر را می‌توان «تورم ویرانگر، ز فرهنگ ستمگر» دانست؛ زیرا تورم و گرانی که ویرانی اقتصاد جامعه را به دنبال دارد و موجب بروز چالش در تناسبات میان درآمد و هزینه می‌شود، معلول فرهنگ و سازوکار نظام سرمایه‌داری است که علاوه بر تناقضهای درونی آن بطور غلط در این کشور بکار گرفته شده است. زیرا در تعارض با روحیات اسلامی و انقلابی توانایی حل بحرانها را ندارد و هیچگاه نخواهد توانست بطور کامل در این کشور پیاده شود.

قدرت اجتماعی، کرامت الهی

تاریخ: ۷۸/۱۱/۵

تنظیم از: حجة الاسلام ناصر

«زنان»، نیمی از جمعیت جامعه اسلامی ایران را تشکیل می دهند. غفلت از این قشر، به معنی نادیده گرفتن سرمایه ملی عظیم انسانی و محروم ماندن از همکاری های سازنده این منبع در توسعه نظام اجتماعی است. علی زغم اینکه انقلاب اسلامی به این باور رسیده است که حضور و مشارکت زنان در به ثمر رسیدن انقلاب، مبارزه با نفاق، دفاع مقدس و صحنه های اقتصادی جدی و غیر قابل انکار است ولیکن هنوز فعالیت اجتماعی زنان تا سطح مطلوب فاصله زیادی دارد. و گویا هنوز در آغاز راه قرار دارند. در فرازهای زیر به بررسی وضعیت موجود، ریشه های پیدایش آن و مسیر پیشنهادی خروج از این شرایط تا دستیابی به وضعیت مطلوب می پردازیم:

۱- تحمیل اسارت، مشکل هویت

«مشکل هویت» قشر بانوان این جامعه به این معنا است که عوامل متعددی اختیار او را سلب کرده و به دیگری واگذار نموده است؛ یعنی در تصمیم گیری ها شخصاً دخالت نداشته و به دیگری وابسته است.

اصلی ترین صحنه این سلب اختیار و نفی هویت در خانواده و توسط مرد است که با الهام از رسوم و سنت های کهن قبیله ای سلطه نامعقول خود را بر زن تحمیل کرده، او را طفیلی و اسیر اراده و خواست خود قرار داده است. در چنین فرهنگی مرد به دنبال برآورده شدن خواست و اراده خویش است و می پندارد اختیار زن در دست اوست. مع الاسف از این رابطه باطلر ظالمانه که زن را اسیر هوا و هوس مرد قرار می دهد، فرهنگ جامعه نیز پشتیبانی می کند. ریشه این پذیرش کجاست؟ یا منتهی این رفتار سنت های قومی و روابط قبیله ای نیست که در سطح کلان اجتماعی شاه را مالک جان و مال و ناموس رعیت می داند و در سطح منطقه حاکم و ارباب و خان را همه کاره می شمارد و در سطح خانواده نیز مرد را بر زن سالار و صاحب اختیار می داند؟ و آیا همین بافت زندگی قبیله ای نیست که وقتی اسلام را به عنوان دین می پذیرد آن بخش از دین را که منجر به تقویت روابط قومی و سنت های قبیله ای است بزرگ جلوه می دهد؟

در شرع مرز بین احکام یعنی واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح معین شده است. به هیچ وجه اسارت زن به دست مرد با روح دین و احکام صریح دینی سازگاری ندارد و نسبت دادن این رفتار به آموزه های دینی، جز پیرایه به دین نیست.

بنابراین تحمیل اسارت و محکومیت به زن از ناحیه فرهنگ اجتماعی موجب پیدایش مشکل هویتی برای قشر زن می شود زیرا خلاف فطرت و خلقت اوست.

۲- تحقیر فرسایشی، عفت انفعالی

وقتی زن تحت تأثیر شرایط تحقیر اطرافیان و محیط قرار گیرد و با او به دیده زبردست و عضو فرعی جامعه و خانواده برخورد شود بصورت فرسایشی هویت او مورد هجوم و لطمه شدید قرار می گیرد تا آنجا که خود نیز به این شرایط اسارت بار تن داده، سرنوشت محتوم خود را در پذیرش روابط غیر منصفانه و حتی ظالمانه موجود، می داند. و نوع برخوردش در جامعه و محیط کاملاً انفعالی و از سر تسلیم است. حتی اگر عفت و کنترل نفس دارد تا حدود زیادی رضایت شوهر و اطرافیان و

جامعه علت آن است نه خداترسی، تقوی و پرهیزکاری و تقرب به او. چنانچه صحبت کردن عادی زن با نامحرم از گناه کبیره‌ای مانند غیبت، قبح اجتماعی بیشتری پیدا می‌کند که این نه برای جلب رضایت الهی که تنها هماهنگ با فرهنگ مردسالارانه است.

۳- احساس حقارت، فتنه‌گری و ذالت

در چنین محیطی زن احساس حقارت و پستی می‌کند. به دنبال مفزعی است تا شخصیت خودش را به مردان بقبولاند و وقتی زمینه مساعدی فراهم نیست به فتنه‌گری و ذالت روی می‌آورد. چون خود او نیز به این باور می‌رسد که عنصر مفید و ممتازی در جامعه نیست و لذا افق آرزوها و آینده خود را محدود و در سطح بسیار نازل تعریف می‌کند. ذلت‌پذیری خصلت ثانوی او شده، خود را وامی‌دارد که با هر تحقیری از ناحیه شوهر و جامعه بسازد و لکن چون موجود مختار و فعال است و خداوند او را صاحب اراده و هدف خلق کرده است به دنبال تعالی و رشد است، رشد خود را در امور پست و ناچیز و فتنه‌گری و ذالت می‌بیند.

۴- ناکامی هویت، تبرج و جسارت

سرکشی و جسارت، و تبرج و تبرز زنان به خودنمایی اجتماعی، محصول بن‌بست شخصیتی و ناکامی ناشی از خلاء هویت است.

آنگاه که به صورت عادی زمینه سالم و رسیدن زن به کرامت نفس و تعالی فراهم نشود، تلاش می‌کند که با ۱۸۰ درجه تغییر جهت به صورت مصنوعی تبرز به قدرت نماید و لذا به علنی‌سازی نیاز با تبرز و تبرج اقدام می‌کند.

در نتیجه تبرز، هرچند از انفعال شخصی خارج می‌شود ولی در انفعال اجتماعی بزرگتر می‌افتد زیرا تبرز موجب می‌شود که زن خود را بیش از تقاضای اجتماعی، عرضه کند. در این الاستی سیتی* یا کشش‌پذیری اجتماعی نیاز و ارضاء، آن کسی می‌تواند نیاز خود و ارضاء را به طرف مقابل تحمیل کند که کتمان نیاز نماید. حال آنکه با تبرج، قدرت زن پایین می‌آید و با انتخاب نادرست چگونگی بیان نیاز، برتری ارتباط به نفع طرف مقابل یا مرد، برقرار می‌شود.

۵- وسیله بهره‌بری، بازیچه عروسی

حاصل تبرز و تبرج و علنی‌سازی نیاز، و افزایش میزان عرضه و خودنمایی اجتماعی، بهاء و ارزش زن را تا آن حد کاهش می‌دهد که چون بازیچه‌ای در دست مردان خودخواه و هوسران قرار می‌گیرد. یعنی همان خلاء هویتی - تحمیلی که او را رنج می‌داد و به دنبال جبران آن بود، به نحو شدیدتری به صورت خود خواسته او را احاطه می‌کند.

در شرایط جدید دامنه تحقیر زن تا بدانجا می‌انجامد که به وی به صورت یک ابزار در خدمت مطامع مادی و روتق بازار مصرف کالا و حتی به عنوان یک کالا، نگاه می‌شود. زن مسلمان ایرانی با جهش انقلابی پیدا شده در نتیجه انقلاب اسلامی استکبارستیز، استبدادستیز، جهل و خرافه‌ستیز و کفرستیز به رهبری امام راحل بت‌شکن، به خودآگاهی رشد و توسعه رسیده است، بر علیه جایگاه پیشین دست به شورش زده، جایگاه نوینی را جستجو می‌کند که در آن هویت فطری، انسانی و الهی شایسته خود را بازیافته، در اسارت احدی نباشد و احساس حقارت نکند.

فرازهایی که در پی خواهد آمد بازشناسی رئوس کلی این حرکت است.

* Elasticity.

تحول هویت، تشکل و آگاهی

زن، برای رسیدن به شرایطی که زمینه تعالی شخصیت و رشد فضائل باشد و سعادت آنان را در دنیا و آخرت تأمین نماید باید در هویت خود انقلاب و تحول ایجاد کند.

در این راه باید منتظر باشند تا دیگران از سر ترحم و دلسوزی به یاری آنان بشتابند. بلکه گام اول؛ خودباوری و خیزش روحی است که به خود اعتماد داشته باشند که می‌توانند با تکیه بر یاری خداوند و عنایات اولیاء الهی و همت و تلاش خود، به آنچه می‌خواهند برسند. گام دوم، تحول داخلی و بازسازی شخصیت درونی خویش است. یاورهای خود را از خرافات و جهالت‌ها پاک نموده به فراگیری فرهنگ ناب و راستین اسلام روی آورند و آنچه ربطی به دین ندارد از دایره فرهنگ خود خارج نمایند. گام سوم، تحول در بیرون است و اثرگذاری بر رفتار دیگران و خانواده، جامعه و سازمان حکومتی است. تحقق این مرحله با تشکل و سازماندهی اشکال‌پذیر است. در پرتو سازمانی وحدت‌آفرین و قدرتمند و سازنده است که زنان می‌توانند به آگاهی‌های فردی و اجتماعی رسیده، هویت شایسته‌ای برای خود کسب نمایند.

۷- عفت آگاهانه، برنامه همکاری

از نتایج تحول در هویت زن، تغییر در روابط و قانونمندی ارتباط است. اگر در وضعیت اسارت‌بار فرهنگ قومی و قبیله‌ای سابق از روی انفعال و ناچاری و تحت فشارهای روانی و رفتاری عفت اختیار می‌کرد، در هویت جدید، عفت، پاکدامنی و مقنن ساختن حضور اجتماعی و ارتباط با سایرین، تبدیل به یک برنامه آگاهانه و هدف‌داری خواهد شد. که حدود همکاری او را در ارتباط با مرد بیگانه، اجتماعات و سازمان حکومت و صحنه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی معین می‌کند. به عبارتی دیگر در اینجا با توسعه فعالیت اجتماعی و تشدید تعاملات و مراودات با دیگران، زن احساس نیاز می‌کند که باید از عفت بعنوان حافظ و نگهدارنده هویت و شخصیت خود استفاده نماید تا حداقل در میدان کشش و تنش‌پذیری نیازر ارضاء، مزیت نسبی خود را با تعادل در عرصه حضور حفظ نماید.

۸- حضور عادلانه، توازن آزادی

اگر حضور زن در خانواده، جامعه و حکومت در تعادل و تناسب تعریف شده و بنحو عادلانه‌ای شکل گیرد، گستره اختیار و آزادی عمل وی با مردان به توازن و تعادل خواهد رسید.

اگر در انتقاد به وضع پیشین، به دنبال نفی مردسالاری است، به معنای آن نیست که به دنبال زن‌سالاری باشد و یا حتی در شکل منصفانه‌تری شایسته‌سالاری را مطالبه کند. بلکه در «توازن آزادی» اصولاً هرگونه سالاری و سروری فردی بر فرد دیگر نفی می‌شود و آزادی و اختیار با معیارهای عدالت و تقوی سامان پیدا می‌کند.

در نتیجه نفی روابط شکل‌یافته گذشته و طراحی وضعیتی که زن را در هویت صحیح و مطلوب تعریف نماید، قدرت اجتماعی متوازن مورد نظر است که اگر هم برتری وجود داشته باشد تنها در سایه کرامت الهی و تقوی است که در اینصورت زنان نیز تحت شرایط برابری که به همت و تلاش خود با آگاهی و عملیات سازمانی و فعالیت تشکیلاتی در پرتو قوانین و مقررات کرامت‌بخش اسلامی، بدست می‌آورند، می‌توانند به این کرامت و برتری دست یابند.

«شعارهای اقتصادی»

الف) تورم ویرانگر، ز فرهنگ ستمگر

- ۱- فرصت ظالمانه، ثروت بادآورده
- ۲- تورم و بیکاری، اثبات ناهنجاری
- ۳- تورم هفتگی، ابطال نقدینگی
- ۴- شکستن ضابطه، گسترش رابطه
- ۵- شکستن اعتماد، تخصیص ظالمانه
- ۶- قانون شکنی، رشوه فراگیر

«شعارهای مربوط به زنان»

ه) قدرت اجتماعی، کرامت الهی

- ۱- تحمیل اسارت، مشکل هویت
- ۲- تحقیر فرسایشی، عفت انفعالی
- ۳- احساس حقارت، فتنه‌گری، حسادت
- ۴- ناکامی هویت، تبرج و جسارت
- ۵- وسیله بهره‌وری، بازیچه عروسکی
- ۶- تحول هویت، تشکل و آگاهی
- ۷- عفت آگاهانه، برنامه همکاری
- ۸- حضور عادلانه، توازن آزادی

ب) انگیزش اسلامی، تحول تولیدی

- ۱- عدالت صنعتی، ضرایب اسلامی
- ۲- تعاون اسلامی، تکامل تولیدی
- ۳- فرهنگ تولیدی، برنامه صنعتی
- ۴- کشاورز صنعتی، حمایت دولتی
- ۵- اشتغال سازنده، اقتصاد تولیدی
- ۶- تلاش و وحدت، مانع مهاجرت

«شعارهای سیاسی»

ج) بستر آزادی، جولانگاه جناحی

- ۱- تنسک، تعصب، گزینش جناحی
- ۲- گزینش جناحی، تباهی گزینش
- ۳- منافع عمومی، بازیچه جناحی
- ۴- تبعیضات ناروا، عامل ناهنجاری
- ۵- تملق، تصاحب، رویه جناحی
- ۶- دیگرستیزی، ذلت‌پذیری، دشمن آزادی

«شعارهای اقتصادی»

الف) تورم ویرانگر، ز فرهنگ ستمگر

۱. فرصت ظالمانه، ثروت بادآورده
۲. تورم و بیکاری، اثبات ناهنجاری
۳. تورم هفتگی، ابطال نقدینگی
۴. شکستن ضابطه، گسترش رابطه
۵. شکستن اعتماد، تخصیص ظالمانه
۶. قانون شکنی، رشوه فراگیر

«شعارهای سیاسی»

ج) بستر آزادی، جولانگاه جناحی

۱. تنفس، تعصب، گزینش جناحی
۲. گزینش جناحی، تباهی گزینش
۳. منافع عمومی، بازیچه جناحی
۴. تبعیضات ناروا، عامل ناهنجاری
۵. تملق، تصاحب، رویه جناحی
۶. دیگر ستیزی، ذلت پذیری، دشمن آزادی

ب) انگیزش اسلامی، تحول تولیدی

۱. عدالت صنعتی، ضرایب اسلامی
۲. تعاون اسلامی، تکامل تولیدی
۳. فرهنگ تولیدی، برنامه صنعتی
۴. کشاورز صنعتی، حمایت دولتی
۵. اشتغال سازنده، اقتصادی تولیدی
۶. تلاش و وحدت، مانع مهاجرت

د) بستر آزادی، میثاق اجتماعی

۱. توسعه اقتدار، ستیز با استکبار
۲. تفاهم منطقی، تکامل عمومی
۳. توازن عمومی، بستر اولویت
۴. عدالت سیاسی، تصمیم اجتماعی
۵. همکاری عمومی، دولت خدمت گذار
۶. بهینه آگاهی، برنامه آزادی

«شعارهای مربوط به زنان»

ه) قدرت اجتماعی، کرامت الهی

۱. تحمیل اسارت، مشکل هویت
۲. تحقیر فرسایشی، عفت انفعالی
۳. احساس حقارت، فتنه گری، حسادت
۴. ناکامی هویت، تبرج و جسارت
۵. وسیله بهره‌وری، بازیچه عروسکی
۶. تحول هویت، تشکّل و آگاهی
۷. عفت آگاهانه، برنامه همکاری
۸. حضور عادلانه، توازن آزادی